

## درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۱ آبان ۱۴۰۳

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - مفردات: ۱. «قریه» - ۲. «حطه» - ۳. «بذل» - ۴. «رجز»

مصادف با: ۱۸ ربیع الثانی ۱۴۴۶

جلسه: ۷

# الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

### مفردات

عرض کردیم این دو آیه مشتمل بر برخی واژه‌ها و کلمات هستند که نیازمند توضیح است.

### ۱. «قریه»

جهت اول: در مورد قریه یک جهت بحث این است که بر چه منطقه‌ای تطبیق می‌شود و منظور کجاست. اینکه آیا منظور بیت المقدس است یا اریحا یا یکی از شهرهای مصر یا شام، یا یکی از محله‌های بادیه‌نشینان که بنی اسرائیل قبل از ورود به شهر که در آیات بعدی به آن اشاره شده، در آن حضور یافتند. اختلاف است. این یک جهت است که کدام منطقه منظور است و خداوند متعال که امر به دخول در آن کرده، بر چه سرزمینی منطبق می‌شود. این جهتی است که ما در بحث تفسیری به آن می‌پردازیم.

جهت دوم: اما جهت دیگر این است که خود «قریه» به چه معناست. چون معنایی که الان از قریه استفاده می‌شود و شاید در زمان‌های طولانی به همین معنا مورد استفاده قرار گرفته و لذا در برخی تفاسیر هم به همین معنا اشاره کرده‌اند، روستا و ده است؛ اما در قرآن و نیز در برخی از کتاب‌های لغت، یک معنای دیگری برای آن ذکر شده است. در کتاب‌های لغت عمدتاً قریه به معنای اجتماع و جایی است که عمران و آبادانی در آن وجود دارد. «قریت الماء» یعنی من آب را جمع کردم؛ اجتماع هم به طور طبیعی عمران و آبادانی به دنبالش وجود دارد. در قرآن بیش از پنجاه مورد این واژه استعمال شده است.

واژه مقابل آن، واژه «بدو» یا کسی که در غیر قریه زندگی می‌کند، می‌گویند بادیه‌نشین یا بدوی. این به معنای مکانی است که آبادانی کمتری دارد. ما اینجا دو کلمه داریم: یکی قریه و دیگری بدو. بدو یا بادیه، منظور فقط بیابان نیست؛ اگر به بیابان هم می‌گویند بادیه، به واسطه محرومیت از آبادانی است. لذا کسانی که در یک جایی زندگی می‌کردند و از امکانات برخوردار نبودند و محرومیت‌هایی داشتند، به آنها بدوی می‌گفتند. پس اهل قرا یا اهل قریه در مقابل بدوی یعنی اهل سرزمین و منطقه‌ای که فی‌الجمله آبادانی و عمران در آن وجود داشت. البته اینها نسبی است.

به سه جهت به نظر می‌رسد معنایش همین است که گفته شد:

۱. ریشه لغوی آن، این را تأیید می‌کند؛ ریشه‌اش به معنای اجتماع است و اجتماع به نوعی با عمران و آبادانی ملازم

است.

۲. کاربرد قرآنی این واژه آن را تأیید می‌کند؛ چون شاید در اغلب مواردی که این واژه در قرآن استعمال شده، مربوط به جایی بوده که فی‌الجمله یک اجتماع و آبادانی وجود داشته است. لذا قریه به معنای روستا در مقابل مدینه نیست؛ حتی قریه گاهی بر مدینه هم اطلاق شده، یعنی بر شهر به معنایی که ما به کار می‌بریم.

۳. اینکه لفظ مقابل قریه، بدو و بادیه است که مربوط به منطقه‌ای است که از عمران و آبادی خالی باشد.

یک مؤیدی هم برای این معنا از آیات قرآن می‌توان ذکر کرد. خداوند در آیه ۱۰۰ سوره یوسف می‌فرماید: «وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» که مربوط به حضرت یوسف است و بدو بر کنعان اطلاق شده است؛ جاء من البدو یعنی یوسف از کنعان آمد. کنعان در مقایسه با مصر در آن روز که یک شهر بزرگ و مرکز حکومت بود، از عمران و آبادانی کمتری برخوردار بود، اما این به این معنا نبود که یک ده باشد؛ لکن چون نسبت به مصر عمران و آبادانی کمتری داشت، تعبیر بدو برای آن به کار برده‌اند.

علی‌ایحال قریه در اینجا به معنای جایی است که گروهی از مردم اجتماع دارند و آبادانی فی‌الجمله‌ای وجود دارد. اینکه فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»، داخل در این قریه شوید، معنای قریه معلوم شد؛ یعنی وارد این منطقه‌ای شوید که فی‌الجمله یک بهره‌ای از آبادانی و عمران در آن وجود دارد.

۲. «حطه»

کلمه دیگر که توضیح لازم دارد، «حطه» است. آیه این بود: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ»؛ پس از دستور به وارد شدن به این قریه و امر به اکل و ورود با حال خضوع و خشوع، می‌فرماید: «و قولوا حطه». حطه اسم مصدر از حط يحط حطاً و مصدر آن حط است. یک بحثی است که آیا اینها باید همین واژه به خصوصه که یک واژه عربی است را می‌گفتند یا اینکه این در واقع به معنای درخواست ریزش گناه و آمرزش گناه است؟

بعضی گفته‌اند اینجا آنچه خداوند به اینها دستور داد، این است که اینها این لفظ را به کار ببرند و بگویند حطه. اما به نظر می‌رسد که به خصوص خود این لفظ مقصود نبوده است؛ خداوند به اینها دستور داد که شما از خدا درخواست آمرزش گناه کنید. یعنی آمرزش یا ریزش را بخواهید. کأن اینطور بوده مسئلتنا حطه، بگویند درخواست ما حطه است. لذا این می‌شود خبر برای مبتدای محذوف؛ مثل اینکه ما می‌گوییم الهی عفو، یک وقت می‌گوییم نستلک عفو، این می‌شود مفعول برای فعل محذوف؛ یا می‌گوییم اطلب عفو، خدایا من طلب می‌کنم عفو تو را؛ این در صورتی است که منصوب باشد. طبق این احتمال «و قولوا حطه» معنایش این است که قولوا نطلب حطه، ما آمرزش و ریزش گناه را طلب می‌کنیم. اما اینجا مرفوع آمده است؛ مرفوع که باشد، یعنی این خبر برای مبتدای محذوف است. کأن خداوند دارد یاد می‌دهد و تعلیم می‌دهد که وقتی می‌خواهید وارد این قریه شوید، بگویند مسئلتنا حطه، درخواست ما حطه و ریزش گناه

است. البته درخواست آمرزش و ریزش گناه، به دنبالش می‌تواند عفو خداوند باشد. انسان باید اول توبه کند، درخواست پاک شدن گناه کند، اگر عفو شد، این گناه پاک می‌شود. خداوند گویا می‌فرماید: حالا با این همه ظلم‌ها و نافرمانی‌ها و ناسپاسی‌هایی که شما کردید، وارد این قریه شوید و هر چه می‌خواهید از نعمت‌های آن استفاده کنید؛ با حال خضوع و خشوع شوید و درخواست ریزش گناه کنید. پس اینکه برخی احتمال داده‌اند منظور از حطه لفظ عربی است که یعنی شما موقع ورود همه بگویید حطه؛ این بعید به نظر می‌رسد، مخصوصاً اینکه زبان آنها عبری بود و اینکه خداوند آنها را مکلف به گفتن لفظی کند که آن را نفهمند این چه اثر و خاصیتی دارد؛ اینکه یک لفظ خاصی را بگویند بدون اینکه معنا و محتوای این قول را بفهمند، این خیلی بعید است. پس خداوند می‌خواهد به اینها یادآوری کند، گناه و ستم کردید، حالا هم درخواست عفو و ریزش گناه کنید. لذا حطه خبر برای مبتدای محذوف است و مبتدای آن این است: سؤالنا، مسئلتنا، طلبنا حطه؛ با این شعار و با این درخواست، وارد در این شهر شوید. یعنی هم قلباً باید خاضع و خاشع باشید و هم این خواسته را به زبان جاری کنید.

۳. «بدل»

کلمه دیگر، «بدل» است. فرمود: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»، آنها این قول را تبدیل کردند و یک چیز دیگری گفتند غیر از آنچه که به آنها گفته شده بود. به آنها گفته شده بود که شما این را از خدا درخواست کنید، اینها یک چیز دیگر گفتند. تبدیل به حسب معنای لغوی یعنی تغییر، یعنی تغییر دادند؛ اینها حطه را تغییر دادند به یک قول دیگر؛ حالا اینکه چه گفتند را در این آیه اشاره نکرده است. تغییر دادند و یک لفظ و واژه دیگر به کار بردند، نه اینکه سکوت کردند، نه اینکه چیزی نگفتند؛ بدل به این معناست که آنها یک حرف و سخن دیگری را مطرح کردند و آن را به قول دیگری تبدیل کردند.

۴. «رجز»

«فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ رجز از دید برخی از لغویین به معنای اضطراب است. صاحب معجم مقاییس اللغة می‌گوید: رجز در اصل به معنای اضطراب است.<sup>۱</sup> برخی دیگر از جمله راغب اصفهانی هم این را مطرح کرده است.<sup>۲</sup> اضطراب و دلهره یک عذاب خاص است، و مطلق عذاب نیست. بعضی هم آن را به معنای طاعون گرفته و گفته‌اند آنها مبتلا به مرض طاعون شدند؛ برای اینکه طاعون ایجاد دلهره و اضطراب می‌کند. یعنی خود این مرض به گونه‌ای است که یک اضطرابی را در بیمار ایجاد می‌کند؛ شاید در بیماری‌های دیگر اینطور نیست. مثل اینکه سرطان چگونه اضطراب ایجاد می‌کند، طاعون هم یک بیماری مهلک و سختی بود و لذا اضطراب را ایجاد

۱. معجم مقاییس اللغة، واژه رجز.

۲. مفردات، واژه رجز.

می‌کرد.

اما در قرآن عمدتاً به دو معنا استعمال شده است؛ رجز هم به معنای عذاب آمده، مثل آیه «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»<sup>۱</sup>. به معنای رجزس هم آمده است؛ یعنی پلیدی و ناپاکی: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»<sup>۲</sup>. پس رجز در قرآن به دو معنای عذاب و پلیدی آمده است. معنای اول تناسبی با معنای لغوی هم دارد، هر چند پلیدی هم ممکن است فی الواقع عذاب محسوب شود، اما آن عذابی که خداوند می‌فرماید «أنزلنا من السماء» نمی‌تواند بر معنای دوم تطبیق شود. اما با توجه به کاربردهای قرآنی و ریشه لغوی باید بگوییم رجز در اینجا عذاب است؛ منتها می‌توانیم آن را بر یک عذاب خاص، یعنی دلهره و اضطراب تطبیق کنیم.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. سوره عنکبوت، آیه ۳۴.

۲. سوره انفال، آیه ۱۱.